



تیمور و من و ژاپنی‌ها هم طلایی نشوند و مدال به پاکستانی‌ها و هندی‌ها برسد. طلا حق کسی است که از همه بهتر است.» یادت هست تیمور جان؟ نی چی چین را همچون شازده‌ها و بچه بوداهای والامقام، مستقیم به هتل هیتون بردند و کاروان ورزشی چین در دهکده المپیک مأوا گزید. حتی مائوئیست‌های بی‌طبقه هم بین ستاره‌های‌شان فرق می‌گذاشتند. آن روزها کیهان ورزشی عکس عینکی و زردنبوی او را روی جلد گذاشته و نوشته بود نی چی در مکزیک دو متر و ۱۸ پریده است. از آن طرف هم خبر داده بود که تو در اردوی اروپا از مانع دو متر و ۲۰ سانت پریده‌ای. آن روزها خیلی‌ها این رجزخوانی‌ها را پای بلوف‌های ژورنالیستی گذاشتند و باور نکردند که شاهین ایرانی بتواند روی دست عقاب و نردبام چینی ببرد. پیش از آنکه روز ۲۲ شهریور ۱۳۵۳ فرا رسد و تمام نگاه آن ۱۰۰ هزار تماشاگری که برای فینال فوتبال آمده بودند روی پاهی نحیف تو متمرکز بشود، تو و نی چی همدیگر را در تمرین روز قبل از مسابقه دیدید. نی چی تمرینش که تمام شد، روی سکوها نشست تا تمرین‌های تو را زیر نظر بگیرد. تو هم نمردی نکردی و با پریدن از مانع دو متر و ۲۳ سانتی‌متری، چه زهر چشمی ازش گرفتی. یادت هست؟ نی چی بعد از تمرین، یک تابلوی نقاشی سنتی چینی منقش به عکس لک لک به تو هدیه داد و تو تنک یو گفتی و فردا وقتی فینال پرش‌ها آغاز شد تماشاگران چنان دل آشوبه‌ای داشتند که قلب‌شان از حلقوم‌شان می‌زد بیرون. همه‌شان میخ شده بودند روی پاهای تو که با یک لنگه کشش آنهم به پای چپت به میدان آمده بودی. نمی‌دانستند که این عادت از جوانی رویت مانده است. استفاده از فقط یک لنگه کش. آنهم به پای چپ. آنهم کشش‌های قدیم ایرانی یا پاکستانی که میخ‌های نعل اسبی به زیر آن می‌زدند و معمولا دردش از پاشنه پا می‌زد به کمر و کار پرنده را می‌ساخت. دیگر نهایتش چه می‌شد که یک جفت آدیداس سفید سه خط از آلمان می‌فرستادند و باز یک لنگه‌اش به دردت می‌خورد. لنگه‌های یتیمی که وقتی قهرمانی را کنار گذاشتی ۳۸ تا لنگه به لنگه داشتی که آنها را هم بعدها به شاگردانت یک لنگه‌ای هدیه دادی. ۳۸ جفت تک لنگه که در قبالتش سه مهره کمرت به خاطر همین استفاده از یک لنگه کشش هنگام دویدن و پریدن معیوب شده بود و بعدها آن را دست جراحان سپردی. حالا آن ۳۸ لنگه باید برایت تعریف کنند که چگونه جسم و جانت را در راه افتخار ورزش ایرانی علیل کردی.

نی چی از مانع دو متر و ۱۶ سانت گذشت و تقاضای دو متر و ۱۹ کرد. تو دو متر و ۱۹ را پریدی و دو سانت بیشتر تقاضا کردی. نی چی دو بار روی مانع ۲ متر و ۱۹ متوقف شد و تو وقتی از دو متر و ۲۱ رد شدی ورزشگاه آزادی هرگز این همه قیامت به پا نکرده بود. حالا دیگر حق‌شان بود اگر ملت استادیوم آزادی را روی سرشان می‌گذاشتند. تو که طلا را در مشت داشتی تقاضای دو متر و ۲۳ را کردی تا در روز سرحالی و خوش‌طالعی‌ات و به خاطر این همه حمایت، رکوردی خلق کنی که تا قیام قیامت دست نخورده باقی بماند اما دو بار به

خوشا به حال و احوال آن روزها آقا تیمور.

وقتی که پرش افسانه‌ای‌ات در مقابل حریف چینی -نی چی چین عینکی- زیباترین صحنه بازی‌های آسیایی ۱۹۷۴ تهران را رقم زد. آنجا که وقتی به رکورد آسیا حمله بردی و پیروز شدی استادیوم آزادی، قشنگ تبدیل به دیگ جوشانی شد که میزان انفجارش دیگر هرگز در هیچ رشته غیرفوتبالی تکرار نشد. قشنگ باید یادت باشد که آن روز مددبوقی طفلی پرید جلو و تو را انداخت روی دوش و دور افتخار چرخاند.

آن باختی و بالاخره با همان رکورد دو متر و ۲۱ سانت رفتی سمت ملت‌ات که دولا بشوی جلوی شان و تعظیم‌شان کنی. این یکجورهایی سه هدف زدن با یک تیر بود؛ سه سانتی‌متر رکورد ایران را شکستی که در دست خودت بود. ۱۳ سانت رکورد بازی‌های آسیایی را شکستی و یک سانت هم رکورد آسیا را که در دست ژاپنی‌ها بود. حالا هلی‌کوپتری که شاه آورده بود تا گل مسابقات کشتی بازی‌های آسیایی را تماشا کند به زمین نشسته بود. شاهی که وقتی آن همه هلله را شنید از اطرافیان‌ش پرسید این صدا از کجاست؟ گفته بودند تیمور غیائی در حال پرش ارتفاع است قربان و او راهش را کج کرده بود سمت پیست دوومیدانی، تو در دورخیز برای پرش دومت بود که فهمیدی جایگاه ویژه قیامت است. بعد از



نی چی چین هم که بعد از این شکست بزرگ، دل شکسته از ایران رفت بعدها چه سرنوشتی پیدا کرد. شاید همان واقعه درست باشد که بعدترها شنیدیم شاهین چینی‌ها در هواداری از اعتراضات خونین دانشجویان در میدان «تیان من» سرکوب شده و به حاشیه رفته است.

خوشا به حال و احوال آن روزها که تیمور غیائی سهمی از این پیروزی تاریخی ۱۹۷۴ را به مربی آلمانی‌اش پرفسور ویشمن قائل شد؛ بنیانگذار دانشکده ورزش در دانشگاه ماینس آلمان که یکی از بهترین آکادمی‌های آموزشی دنیا بود و تو چیزی حدود ۵ سال در محضرش آموزش دیدی. آموزشی که رابطه‌تان را تبدیل به ارتباط پدر و پسری کرد. شاید یادت نرفته باشد یا رفته باشد که استارت اعزام به دوره‌های آموزشی آلمان در دیدار قهرمانان ورزشی با شاه کلید خورد. وقتی ازت پرسیده بود چه می‌خواهی؟ گفته بودی دوره دیدن در اروپا اما در همان جلسات شاه‌نشین برخی از کشتی‌گیران از نفر اول مملکت خانه خواستند و به آن هم رسیدند. بعد از دریافت طلای بازی‌های آسیایی بانکوک وقتی که تو در آن دیدار به شاه مملکت گفته بودی «اگر پیش پروفشور ویشمن آموزش ببینم تا دو متر و بیست هم خواهم پرید» و شاه چشم‌هایش برق شده بود که «من خودم در دوره محصلی‌ام در سونیس یک متر و ۶۹ سانت را پریده بودم اما این ادعای بزرگی است که دارید.» یادت هست از بانکوک به برگشتی تو را تلفنی خواستند شهرداری تهران و آنجا یک پاکت کف دستت گذاشتند که تویش پانزده هزار مارک پول نقد، یک بلیت لوفت هانزا به مقصد آلمان و بورسیه تحصیل در دانشگاه گوته برگ جاساز شده بود. شهردار وقت تهران به تو گفت «آقای غیائی تو از امروز یک سرباز هستی یک سرباز!» و تو موهایت سیخ سیخ شد و ۴۸ ساعت بعد پرواز کردی سمت آلمان. شب آخر یک نگاه



نگاهی به نصرت خانم و پسر نوزادت کردی که طعم جدایی را حدس بزنی اما پشتمندش خودت را قانع کردی که آهای تیمور یک سرباز نباید سرسوزنی تردید به خود راه بدهد. یادت هست؟ وقتی نزد پروفسور ویشمن ۶۵ ساله رسیدی تو را از هتل به کمپ ویژه ورزشکاران دانشگاه گوته برگ بردند تا هم درس بخوانی و هم ورزشکار عضو دانشگاه باشی. آنجا در اولین مسابقه که کارخانه ایل برگزار کرده بود دو متر و ده سانت پریدی و تعریف این رکورد به ایران رسید. همه فکر می‌کردند که تیمور درگزی در آلمان روی پر قو می‌خوابد و عشق دنیا را می‌کند اما وقتی خبرنگار کیهان ورزشی از آکادمی تو دیدن کرد از وضع خوابگاهت بسیار اندوهگین شد و حتی از تو پرسید که چطور می‌توانی این همه وقت را در این اردوی کسل کننده بگذرانی؟ و تو در جوابش گفته بودی که «عشق. عشق. عشق. عشق به پریدن و آموختن چم و خم آن: «من برای پاسخ گفتن به انتظار مردم باید همه جور شرایط را تحمل کنم». بعدش هم که موسم بازی‌های آسیایی ۱۰۷۴ فرا رسید و تو با مربی‌ات پروفسور ویشمن به تهران آمدید. حالا دیگر رابطه عاطفی پدر و پسری بین‌تان شکل گرفته بود. تو تهران را با آن پرش افسانه‌ای‌ات فتح کردی و هنوز داشتی پیش پروفسور قواعد پریدن به آسمان هفتم را می‌آموختی. پروفسور دو سال بعد از بازی‌های آسیایی تهران، تو را لایق عنوان بهترین پرنده اروپا دانست و اعلام کرد که «تیمور هم اکنون در ۳۱ سالگی می‌تواند از دو متر و ۲۴ هم بپرد.» یک سال در قهرمانی دوومیدانی آسیا در ستؤل کره جنوبی (۱۹۷۵) علیرغم مصدومیت مزمنی که از ناحیه ران پا درگیرش شده بودی با حد نصاب دو متر و ۱۴ سانت، طلای دیگری به ارمغان آوردی که چهارمین طلای آسیایی‌ات بود اما این بار ورزشی نویسان پرتوقع ایرانی بیچاره‌ات کردند که چرا ۷ سانتی‌متر کمتر از رکورد خود پریده‌ای. راه به راه می‌گفتند که نکند تیمور پیر شده است؟ تو اما هنوز بهترین پرنده آسیا بودی و کره‌ای‌ها کاپ «سانگ بیگ لی» را به عنوان ورزشکار سال قاره تقدیمت کردند که در وسط دو نیمه بازی دربی پرسپولیس – تاج به دست تیمسار حجت تقدیمت شد. بعد هم که در اوج پختگی عازم دو المپیک پیش‌رو شدی که از هیچ‌کدام طرفی نبستی. در مونیخ ۱۹۷۲ با رکورد دو متر و ۱۲ سانتی جایی در میان ۲۰ نفر برتر پیدا نکردی و در مونترال ۱۹۷۶ که کاروان ایران شکست

مفتضحانه‌ای خورد دو سانت هم از مونیخ کمتر پریدی. وای اگر در مونترال باران نمی‌آمد و تو همان رکورد معمولی خودت را می‌زدی رفتنت روی سکو حتمی بود اما آن هوای خاکستری و بارانی تمام آرزوهایت را شست و برد. تو که آنجا هم با یک لنگه کشش می‌دویدی از ترس اینکه سُر نخوری نتوانستی با همه نیرویت بیری. خوشا به حال و احوال آن روزها که دیگر رفتند و برنمی‌گردند تیمور خان. روزگار چرخید و چرخید و تو بعد از خداحافظی از دنیای قهرمانی به مربیگری روی آوردی و مدیریت تیم‌های ملی دوومیدانی را به عهده گرفتی. همانطور که نوید داده بودی هم پسررت و هم دخترت پرنده شدند. حاصل زندگی مشترک تو و نصرت خانم که در سال ۱۹۶۶ به عنوان شاخص‌ترین ورزشکار زن ایران در مسابقات محمدعلی جناح شناخته شد. زوجی که در دهه هشتم زندگی‌شان چیز دندانگیری از مال دنیا ندارد چون اگر همان صد سالی را که او و نصرت خانم با عشق دوومیدانی گذرانده‌اند دنبال توپ فوتبال می‌دویدند لابد الان از مولتی میلیاردرهای تهران بودند. این هم اشکالی ندارد تیمور خان عزیز! فقط نامرد آن زده را بگو که طلاهای‌تان را برد و برنگرداند. حالا با پول آن طلاها می‌شد یک آپارتمان بخری و بخزی تویش و محتاج دوست و دشمن نباشی.

خوشا به حال و احوال آن روزها. آن روزها که در شهرآرا، کیا و بیبای داشتید. چند وقت پیش که با داود الماسی برای تألیف تاریخ شفاهی مطبوعات ورزشی مصاحبه می‌کردم عکسی نشانم داد که با آقای گیلانپور سردبیر کیهان ورزشی در بهمن ۱۳۵۷ به صورت مسلح کشیک می‌دهند. او در توصیف عکس تعریف می‌کرد که: «شب ۱۹ بهمن سال انقلاب آقای گیلانپور به من زنگ زده که فلانی قرار است حمله کنند به کوی نویسندگان و خبرنگاران، چکار می‌توانی بکنی؟ من هم زنگ زدم به تیمور غیائی که آن‌وقت از رؤسای کمیته محله شهرآرا بودند. قبل از آن داستان هم، من یک مورد خانوادگی برایم پیش آمده بود که آقای تیمور غیائی، با نیروهای خودشان آمدند کمک کردند به من. یعنی به خواهر من در یکی از مدارس شهرآرا، یک کسی به اصطلاح متلک گفته بود و نمی‌دانم چه. خواهرم آمد به من گفت. من هم به آقای تیمور غیائی گفتم. ایشان ظهری آمدند آنجا و آن فرد خاطی را هم دستگیر کردند به هر حال. در آن تصویر مشترک که من و آقای گیلانپور در حال کشیک دادنیم، من به آقای گیلانپور گفتم والله من که آقای غیائی را صلاح می‌دانم، بگذار به او زنگ بزنم. آقای گیلانپور گفتش که... حوالی غروب بود. گفت آره ما خودمان هم چیز کردیم که آماده باشیم که اگر حمله کردند به کوی نویسندگان، دفاع کنیم... به هر حال آقای گیلانپور کمک خواست. گفتش به من که چی به فکر می‌رسد؟ من اول گفتم که بگذار به بادیا- پرویز بادیا- زنگ بزنیم. گفتش بابا پرویز بادیا را در حال سرقت و خانه خالی کردن و نمی‌دانم با ماشینش گرفته‌اند. آن اصلاً مصیبت است، صداش نکن، به تیمور بگو. من به تیمور زنگ زدم، گفتش که «خب من می‌آیم آنجا، منتهی خودتان هم چند نفر تعیین کنید که شب تا صبح کشیک بدهند تو کوی نویسندگان.» گفت «ما نیرو نداریم که آنجا بگذاریم. خودتان باشید، چیزی اتفاق افتاد به ما بگویید.» قرار گذاشتیم من و گیلانپور و آنجا دم در کوی نویسندگان ماندیم. آقای تیمور غیائی آمد. به هر دوی ما سلاح داد. یک ژ- سه و یک کلاشینکف. من که حقیقتاً بلد نبودم اما در همان حد تئوری گفتند و یاد گرفتیم. به هر حال تا صبح آنجا بودیم و به آقای غیائی هم یکی دو بار زنگ زدیم آمد سرکشی کرد و بالاخره آن یک شب را آنجا به صبح رساندیم اما شب‌های قبلس را آقای غیائی خودش نیرو آورد. آن یک شب را ما آنجا بودیم. شب‌های بعدش هم از طرف کمیته شهرآرا، یک یا دو نفر می‌آمدند آنجا کشیک می‌دادند.» عجب داستانی است.



پرویز خانی از اینکه دو سانت رکورد ۱۰۷۲ تیمور غیائی در طلای یک مسابقه در نقش زده خوشحال شد (تصاویر: آرمانده و کامیون در آرمیو)

ویژه‌نامه آخر هفته

پرونده هفته